نقد تطبیقی «فضای تعلیق» در آثار آنتونن آرتو و سهراب سپهری

سارا طباطبایی*
استادیار زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه شهید بهشتی،
تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۹/۱۵، تاریخ تصویب: ۹۵/۱۱/۰۹)

چکیده

این تصوّر که مضامین «خلأ» نزد آنتونن آرتو و «هیچستان» نزد سهراب سپهری به معنای نیستی باشند بیش از حد ساده‌انگارانه و کاملاً خلاف واقع است. در حقیقت خلأ مورد نظر آنها لامکان و لازمانی است پر از امکان هستی، فضایی که در آن «قطعیتِ موجود» جای خود را به «امکانِ وجود» می‌دهد. همان فضایی که در فلسفهٔ پدیده‌شناسی پس از عمل اپوخه به دست می‌آید و مطلقاً هر قضاوتی دربارهٔ وجود زمانی- مکانی را به حالت تعلیق درمی‌آورد تا امکان رویارویی اصیل ذهن با ماهیت پدیده‌ها فراهم آید. اما آرتو دچار روان‌نژندی است، دال بنیادین «نامِ پدر» که به اعتقاد لکان ساختار ذهنی هر سوژه بر آن استوار است در ذهن او به وجود نیامده و جای خود را به خلائی پر رمز و راز داده است. پس آرتو محکوم به تجربهٔ ناگزیرِ خلأ است درحالیکه سپهری هیچستان را اختیار می کند.

واژه‌های کلیدی: خلأ، هیچستان، تعلیق، پدیده‌شناسی، روان‌شناسی، آنتونن آرتو، سهراب سپهری.

* E-mail: s_tabatabaei@sbu.ac.ir

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

در این مقاله سعی بر آن است با تکیه بر نظریه‌های فلسفهٔ پدیده‌شناسی و روان‌شناسی لکانی، تشابه و (یا) تباین معنایی احتمالی میان مضمون «خلأ» نزد آنتونن آرتو نویسندهٔ معاصر فرانسوی و «هیچستان» نزد سهراب سپهری شاعر معاصر ایرانی بررسی شود. پس قبل از هر چیز باید فصل مشترک حوزه‌های موردِ تحقیق یعنی : پدیده‌شناسی، روان‌نژندی و ادبیات را تعیین و تعریف کرد.

پدیده‌شناسی بر آن است تا در وحلهٔ اول ماهیت این دنیا را «شفاف‌سازی»[1] کند. یعنی به دنبال توضیح پدیده‌های این دنیا نیست، بلکه صرفاً با «تعلیق»[2] هر آنچه پیش قضاوت و تعاریف از پیش ساخته و پرداخته است، می‌کوشد امکان رویارویی اصیل ذهن با پدیده‌ها را فراهم آورد. ذهن پالایش‌یافته‌ای بیافریند که گویی برای اولین بار با پدیده‌ها ملاقات می‌کند و «چیستی» آنها را مسئلهٔ خود می‌داند. نطفهٔ جنون و روان‌پریشی نیز به اعتقاد لکان، در مرز گذر از دنیای «پیش از فردیت‌یافتگی سوژه»[3] و ورودش به دنیای واژگان و تعاریف موجود بسته می‌شود. روان‌پریش همان سوژه‌ای است که نتوانسته حقیقت محض وجودی خود را در قالب ساختارهای از پیش تعریف‌شده بگنجاند تا فردیتش موجود آید و محقق شود. به دیگر سخن، مسئلهٔ «وجودِ ناموجود» منشأ قَلق و بیماری روان‌نژندی است. بی‌شک آفرینش هنری نیز چه تابلوی نقاشی باشد، چه قطعه‌ای موسیقی و چه متن ادبی، محصول ارتباط بی‌واسطهٔ ذهن خلاق هنرمند است با جهان پیرامونش. خلق یک اثر، هنرمند را وادار می‌کند مرحلهٔ گذر از پیش‌فردیت و پیشاصورت‌یافتگی را برای رسیدن به قالب و تصویری بدیع و بی‌بدیل از نو تجربه کند.

و اما ضرورت انتخاب و به‌کارگیری دو حوزهٔ پدیده‌شناسی و روان‌شناسی در این مطالعه از آنجا دو چندان می‌شود که «خلأ» و «هیچستان» به نظر تعبیری شاعرانه‌اند از حالت تعلیق و پیش‌فردیت و پیشاصورت‌یافتگی که آرتو و سپهری، همچون هر هنرمند راستین دیگری تجربه کرده‌اند، و هر یک البته به شیوهٔ منحصر به فرد خویش به تصویر کشیده‌اند. برای اثبات چنین ادعایی به بررسی دقیق‌تر و عمیق‌تر این دو مضمون نزد آفرینندگانشان می‌پردازیم.

---

1. Expliciter
2. Suspendre
3. Pré-individuel

Archive of SID

www.SID.ir

پیشینه و روش تحقیق

خوانش فلسفه‌شناختی، روان‌شناختی و یا جامعه‌شناختی از متون ادبی پیشینه و جایگاه ویژه‌ای میان آن دسته از منتقدان ادبی دارد که به وجود تأثیر متقابل و ارتباط تنگاتنگ میان این حوزه‌ها و حوزهٔ ادبیات باور دارند. لازمهٔ چنین خوانش‌هایی از متون ادبی بی‌شک تسلط کافی بر این حوزه‌ها و درک عمیق و درست محتوای متون مورد مطالعه است؛ وگرنه منتقد همواره در معرض این خطر بزرگ است که متن را وادارد چیزی را بگوید که هرگز خواستش نبوده‌است.

پس در تحقیق پیش رو با استناد مستقیم و مستمر به نظریه‌های پدیده‌شناسی هوسرل[۱] و همچنین نظریه‌های لکان در مورد اختلالات روان‌نژندی[۲]، یک به یک به مطالعهٔ دقیق و موشکافانهٔ آثار آنتونن آرتو و سهراب سپهری می‌پردازیم تا رابطهٔ میان مضمون خلأ و یا هیچستان را با این دو حوزه در بوتهٔ نقد بیازماییم؛ و البته که در این میان از نظرات دیگر منتقدان حاذق که پیش‌تر، از جوانب مختلف، آثار این دو هنرمند را بررسی کرده‌اند نیز بهره خواهیم جست.

اپوخه یا بازگشت به خلوص

پدیده‌شناسی به مطالعهٔ ماهیت و جوهرهٔ پدیده‌ها می‌پردازد و نخستین و مهم‌ترین گام برای نزدیک شدن به ماهیت را «اپوخه»[۳] یا «تعلیق» می‌داند : تعلیق رویکرد طبیعی و عادتی ما نسبت به دنیایی «از همیشه– آنجا»[۴]، دنیایی که ما را در خود جای داده و وجودش را بی‌هیچ شائبه‌ای آنچنان که هست پذیرفته‌ایم. شایان ذکر است که تعلیق از هیچ روی به معنای انکار، رد و یا شک در وجود این‌چنینی دنیا نمی‌باشد، بلکه صرفاً به معنای معلق گذاشتن و به بازی نگرفتن باورهای همیشگی‌مان دربارهٔ دنیاست. گویی دنیا را آنچنان که تا امروز شناخته‌ایم «بین الهلالین»[۵] قرار دهیم و از این طریق از آن خارج شده، فاصله بگیریم تا امکان پرسشگری دربارهٔ چیستی‌اش مهیا شود. بدین ترتیب از پس از تعلیق، شناخت منِ نوعی از دنیا، به ادراک و آگاهی من در دنیا «تقلیل»[۶] می‌یابد، بری از هر پیش‌قضاوتی دربارهٔ چیستی آن. پس اپوخه

۱. به خصوص با استناد به کتاب : رشیدیان، ع. (۱۳۸۸). *هوسرل در متن آثارش*. تهران، ایران : نشر نی.

۲. به خصوص با استناد به کتاب : Lacan. J. (1966). *Écrits*. Paris, France : Seuil

3. *Épochè*

4. Déjà-là

5. Mise entre parenthèses

6. Réduction

Archive of SID

www.SID.ir

بازگشت به نقطهٔ آغازین است؛ بازآفرینی فضای نخستین ادراک و آگـاهی از حقیقـت محـض وجودی پدیده‌هاست. تعلیق بازگشت به اصالت چیزهاسـت و قبـل از هـر چیـز بازگـشت بـه اصالت وجودی خودِ من و زیستهٔ آگاهی من در دنیا. اپوخـه از نظـر هوسـرل، پایـه‌گـذار ایـن فلسفه، دو امر اساسی را تحقق می‌بخشد:

«اولاً جهان را در خلوص ماهوی آن به دست می‌آورد؛ ثانیاً جهان را به مثابه متضایف و همبسته با آگاهی من، به مثابه جهانی که برای من وجود دارد – و یگانه معنـای حقیقـی وجود جهان نیز همین است – کشف می‌کند» (رشیدیان، ۱۳۸٤: ۱۷۵و۱۷٦).

این بازگشت به خلوص ماهوی و کشف جهان به مثابه متضایف و همبسته با آگـاهی مـن، دقیقاً همان دغدغه‌ای است که آرتو و سپهری را به تعابیری نظیر خلأ و هیچـستان در آثارشـان نزدیک می‌کند.

آرتو و سفر به بدویت ذهن

آنتونن آرتو یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های عصیانگر ادبیات فرانسه است کـه در تمـام طول عمر و در تمامی آثارش همواره علیه دستاوردهای تمـدن غـرب شـورید. بـه اعتقـاد وی تمدن «عقلگرای»[1] غرب، ذهن را در حـصر سـاختارهای از پـیش تعیـین‌شـده درمـی‌آورد و از رویارویی با حقیقت چیزها بازش می‌دارد. او نظام‌های فلـسفی و کتـاب‌هـا را مایـه زوال فکـر می‌داند و خواستار نابودی آنهاست.

«منظورم این نیست که نظام‌های فلسفی باید این قابلیت را داشته باشند که مستقیماً و بلافاصله در زندگی انسان به کار گرفته شوند، اما از دو حال خارج نیست:

یا این نظام‌ها در درون ما وجود دارنـد و مـا آنچنـان از آن سرشـار و بـا آن عجـین شده‌ایم که با آن نفس می‌کشیم و زندگی می‌کنیم، در این صـورت نیـازی نیـست کـه در کتاب‌ها به جستجوی آن بپردازیم، یا اینکه در درون ما وجود ندارند و با آن‌ها بیگانـه‌ایـم، پس قابلیت آن را ندارند که زندگی را به ما بیاموزند و در این صورت از بین رفـتن آن‌هـا چه اهمیتی دارد؟» (آرتو، ۱۳۸٤: ۲٤).

او حتی در کتاب *تئاتر و همزادش* (۱۹٦٤)، تئاتر ایدئال خود را بـه مثابـهٔ طـاعونی معرفـی

1. Rationnel

Archive of SID

www.SID.ir

می‌کند که با شیوع آن بر صحنه، ارزش‌ها بی‌ارزش شده و ساختارها همه در هم می‌شکنند و بدین ترتیب پس از ترک سالن تئاتر، همچون نجات‌یافته‌ای از طاعون که دُمَل‌های چرکینش سر بازکرده تا از عفونتِ جسم خالی شوند، ذهن تماشاگر نیز از فسادِ فرهنگی که در آن رشد یافته خالی شده است (همان: ٥٤).

> «طاعون یک رنج والاست، زیرا بحرانی کامل و تمام‌عیار است که پس از آن دیگر هیچ باقی نمی‌ماند مگر مرگ یا یک پالایش نهایی. تئاتر هم یک درد است و در طلب آن تعادل متعالی و نهایی است که بدون تخریب و ویرانگری به دست نمی‌آید» همان: ٥٥).

بدین ترتیب می‌توانیم بگوییم که آنتونن آرتو نیز همچون پدیده‌شناسان به دنبال کنار گذاشتن رویکرد طبیعی و جزمی نسبت به دنیاست، آن‌هم با روشی منحصربه‌فرد و تکان‌دهنده؛ به دنبال ملغی‌سازی «پیش‌فهم‌های از پیش فکرشده»[1] (گارلی، ۱۹۸۲: ٦٥) تا شاید فرصت حلول دوبارهٔ چیزهای محض در حیطهٔ ادراک و آگاهی فراهم آید. اما پایه‌های تمدن غرب چنان در طول قرن‌ها در عمق اذهان ریشه دوانده است که فراهم کردن چنین فرصتی کاری بس دشوار و ناممکن می‌نماید. این انزجار از فرهنگ غرب سرانجام آرتو را راهی مکزیک می‌کند تا در آنجا از نزدیک با قبایل بدوی این کشور، که به اعتقاد او همچنان ارتباط جادویی خود را با دنیا قطع نکرده و هنوز به حقیقت چیزها دسترسی دارند، ملاقات کند. پس به صحرای تاراهومارا[2] می‌رود، برای مدتی با سرخپوستان این منطقه زندگی و سرانجام راز این ارتباط دیگرگونه را کشف می‌کند. او بعدها در کتابی دربارهٔ سفرش به مکزیک از قول کاهن قبیلهٔ تاراهومارا می‌نویسد:

> «هستی بسیار سالخورده شده است. در آغاز دنیا کاملاً واقعی بود، دنیا در قلب انسان و همراه او می‌تپید. اکنون قلب و روح انسان از دنیا جدا افتاده‌اند. [...] و تنها راه رسیدن به آغاز، به آنچه از دست داده‌ایم و زمان ما را از آن دورتر و دورتر می‌کند، یکی شدن با روح مقدس سیگوری[3] است» (آرتو،٢٠٠٤ : ١٦٨٨).

---

1. Précompréhensions préréfléchies
2. Tarahumara
3. Ciguri

Archive of SID

www.SID.ir

آرتو با بلعیدن ریشهٔ این گیاه مقدس با روح سیگوری کـه پیـام‌آور آغـاز در جهـان‌بـودگی انسان است یکی می‌شود و در حالتی خلسه‌گونه فرو رفته، دیگر نه خود و نه دنیـایی را کـه از همیـشه در آن مـی‌زیـسته بـاز نمـی‌شناسـد (همـان: ١٦٨٩) و بـدین ترتیـب بـه واقـع از دنیای رویکردهای طبیعی و عادتی جدا شده و به دنیای تعلیـق پدیـده‌شـناختی پـای مـی‌نهـد، دنیایی اسرارآمیز و کشف ناشده، پـر از فرصـت‌هـای تـازه و امکـان بـودن، و همـان جـاسـت که گویی به «ادراک بی‌نهایت»[1] رسیده (همان: ١٦٨١) راز آفرینش وجود بر او فـاش مـی‌شـود. این تجربه به او نشان می‌دهد که «چطور چیزها در خلأ هستند، خلائی که ازلی و ابدی اسـت؛ و چطور چیزها از خلأ به وجـود درمـی‌آینـد و واقعیـت مـی‌گیرنـد» (همـان: ١٦٨٥). وی کـه درست قبل از سفر به صحرای تاراهومارا در یکی از سخنرانی‌هایش در دانشگاه مکزیکو گفتـه بود:

> «من در خلأ شروع به فکر کردن می‌کنم و از خلأ به سوی انبساط می‌روم؛ و هنگامی که به انبساط می‌رسم می‌توانم به خلأ باز ُافتم» (همان: ٦٩٧).

حال از پس این تجربه به راستی خلأ را بـه مثابـهٔ لازمـهٔ تفکـرِ وجودشناسـی و نـوآفرینی جهانی متضایف با آگاهی خودش درک می‌کند. و آیا رسیدن به «خـلأ ذهـن» یـا همـان «آغـاز فکر» برای ادراک اصیل پدیده‌ها و همبستگی با دنیا، رسیدن به همان چیزی نیست کـه پیـروان هوسرل همچون دریدا و مرلوپونتی از آن به عنوان «بدویت ذهن»[2] یاد می‌کنند؟ (باربـارا،٢٠٠٤ :١٧٤و ١٧٥) پس می‌توان چنین برداشت کرد که آرتو به بدویت و خلأ ذهن خود دسترسـی و به اصالت و تقدم ادراک در شناخت ماهیت چیزها باور داشت و به جای تکرار موجود، همواره در پی نوآفرینی وجود بود.

«خلأ» به راستی دغدغهٔ ذهن پویای این هنرمند اسـت و بـسامد ایـن واژه در آثـارش بـس چشمگیر. خلائی که از هیچ روی به معنای «نیستی» نمی‌باشد، حتی اگر به اعتقاد وی لازمه‌اش نابودی تمام هست‌ها باشد. بر عکس خلأ فضایی است پر از امکـان هـستی، همـان جـایی کـه قطعیتِ ساختارهای موجود در هم می‌شکند و جای خود را به امکانِ وجـودِ سـاختارهای تـازه می‌بخشد، به امکان آفرینش ناموجود. خلأ پر از هیاهو و تکاپوی زندگی است، سرشار از آرزو

1. La perception de l’Infini »[1]

2. Une archè de la conscience «

Archive of SID

www.SID.ir

و امید، آکنده از ادراکاتِ محض؛ خلأ مساوی است بـا «انبـساط ذهـن»[1] (آرتـو، ۱۹٦٤: ۱۱۰)، جایی که ذهن آزادانه در هوای تازهٔ دنیا دم می‌زند و با آن همسو و همراه می‌شود.

اما آیا مقصود سهراب سپهری، شاعر ایرانی نیز از تمثیل بی‌مثـال «هیچـستان»، رسـیدن بـه وارستگی ذهن و ادراک محض وجود است یا تفاوتی میـان ایـن هیچـستان و آن خـلأ وجـود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال به سراغ هشت *کتاب* سپهری می‌رویم. مفهوم «هیچ» برای اولـین بار در منظومهٔ «مسافر» (کتاب ششم) به چشم می‌خورد و بسامد آن البته در دو منظومـهٔ آخـر یعنی «حجم سبز» و «ما هیچ، ما نگاه» رفته رفته فزونی گرفته و مضمون غالـب اشـعار سـپهری می‌شود.

سپهری و سفر به کودکی ذهن

سهراب سپهری که یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های شـعر نـو پارسـی اسـت، هـر چنـد شاعری معترض نیست، اما همچون آرتو خواستار بیرون شدن از حصر کتاب‌هاسـت تـا ذهـن آزادانه در فضای بیکران هستی به پرواز درآید، با افسون پدیده‌هـا رویـاروی شـود و بـه جـای «شناسایی راز گل سرخ» در «افسون گل سرخ» شناور باشد.

«کتاب را باید بست.
باید بلند شد
در امتداد وقت قدم زد،
گل را نگاه کرد،
ابهام را شنید» (سپهری، ۱۳٦۳ : ٤۲۸).

شعر سپهری همچون نوشته‌ها و تئاتر آرتو، رویکردی تهذیبی دارد و به دنبـال پـاک کـردن ذهن است از هر آنچه بر آن به هیئت عادت و قرارداد نقش بسته باشد. او خواننـدهٔ شـعرش را دعوت می‌کند تا خرقهٔ پوسیدهٔ عادتی خود را از تن به در آورد، مفاهیم را از جلد تعریفی خود خارج کند و با ذهنی برهنه و عریان جهـان را بـازبنگرد، و بـا همـه چیـز بـی حجـاب واژه‌هـا برخورد کند.

«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

1. Un plein dans la pensée

Archive of SID

www.SID.ir

واژه‌ها را باید شست.
واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد» (همان:۲۹۱و۱۹۲).

پس سپهری نیز مانند آرتو معتقد است که «باید روش شناختِ عادتی را کنار گذاشت و جهان را از راه مکاشفهٔ زندگی و نه از راه کتاب کشف کرد و به اصل «ندانستگی» شیفته شد. احساس و ادراک بی‌واسطه، برهنه و عریان» (حقوقی،۱۳۹۳: ٤٦). سروده‌های سپهری نیز پر از حسرت دورانی است که به قول کاهن قبیلهٔ تاراهومارا، دنیا در دل انسان می‌تپید، دورانی که:

«دانش لب آب زندگی می‌کرد،
انسان
در تنبلی لطیف یک مرتع
با فلسفه‌های لاجوردی خوش بود.
در سمت پرنده فکر می‌کرد.
با نبض درخت نبض او می‌زد.
[...]
در متن عناصر
می‌خوابید» (سپهری، ۱۳٦۳ : ٤۲٤).

او از دانش انسان آن دوران سخن می‌گوید ولی این دانش به گفتهٔ سروش دباغ «دانشی است که نه از سنخ معرفت گزاره‌ای است و نه از جنس معرفت مهارتی، بلکه دانشی پیشامفهومی[1] است؛ یک نوع مواجههٔ پیشاتصدیقی و غیرصورت‌بندی شده[2] با عالم» (دباغ، ۱۳۹٤: ۳۲). پس بیراه نیست که دو واژهٔ «ادراک» و «نگاه» از دیگر واژگان بسامدی سپهری به شمار می‌آیند. چنین می‌نماید که شاعر مشتاق درک حقیقت هستی است از طریق شهود آنچه از عین به ذهن می‌تابد تا آنجا که در آخرین مجموعهٔ اشعار خود به «ما هیچ، ما نگاه» می‌رسد. در پدیده‌شناسی نیز «ذهنیت استعلایی همان نگاهی است که آنچه را می‌بیند **هست** می‌داند» (باربارا، ۲۰۰٤ : ۱۱٦)، نگاهی که دیگر واقعیت‌بین نیست بلکه ماهیت‌بین است و هستی‌شناس. و برای رسیدن به چنین نگاهی می‌بایست به دنبال آشنایی‌زدایی از ذهن و رسیدن به اصالت

1. Pré-conceptuel
2. Pré-catégoriel

Archive of SID

www.SID.ir

ادراک بود، به دنبال بازگشت به بدویت، به آغاز حضور ذهن و ادراک در این دنیا.

«*ای حضور پریروز بدوی*!
ای که با یک پرش از سر شاخه تا خاک
حرمت زندگی را
طرح می‌ریزی!» (سپهری، ۱۳۶۳ : ٤۳۱ و٤۳۲).

به نظر لویناس فیلسوف فرانسوی نیز «برای احترام گذاشتن بـه معنـای ذاتـی زنـدگی بایـد برای در جهان‌بودگی ادراک با همهٔ عدم دقتش تقدم قائل شد. در نظم اونتولوژیک، جهان علـم مؤخر از جهان انضمامی و گنگ ادراک، و به آن وابسته است» (رشـیدیان، همـان: ۱۸٦) و هـر چه از این حضور بدوی یا همان کودکی و معصومیت ذهن دورتـر و بـه جهـان علـم و ارقـام نزدیک‌تر شویم، رفته رفته از وزن ادراکمان کاسته می‌شود:

«کودک آمد میان هیاهوی ارقام.
(ای بهشت پریشانی پاک پیش از تناسب!
خیس حسرت، پی رخت آن روزها می‌شتابم.)
کودک از پله‌های خطا بالا رفت.
ارتعاشی به سطح فراغت دوید.
وزن لبخند ادراک کم شد» (همان: ٤٤٦).

پس باید به عقب بازگشت، به «زمان پیش از طلوع هجاها» سفر کرد و در «خلوص سـاکت نباتی» فرو رفت؛ باید «دست و رو در تماشای اشکال شست»، «خون خود را میزبان رقیق فضا» کرد تا که «نبض در میان عناصـر» شـناور گـردد (همـان: ٤۳٦و٤۳۷) و قلـب ادراک در وجـود محض تپیدن آغاز کند.

«رفتم قدری در آفتاب بگردم.
دور شدم در اشاره‌های خوشایند:
رفتم تا وعده‌گاه کودکی و شن،
تا وسط اشتباه‌های مفرح
تا همه چیزهای محض» (همان: ٤۱۵).

Archive of SID

www.SID.ir

و هیچستان همان جایی است که سپهری بـرای رسـیدن بـه چنـین خلـوص و نزدیکـی بـا ماهیت چیزها بر می‌گزیند، فضایی پر از خالی، جایی «نزدیک انبـساط/جـایی میـان بیخـودی و کشف» (سپهری،۱۳۸۳ : ٤۲۸)، جایی درست شبیه اتاق آبی دوران کودکی‌اش:

> «اتاق آبی خالی بود مثل روان تائویست. می‌شد در آن به «آرامش در تهی» رسید. [...] گاه میان بازی اتاق آبی صدایم می‌زد. از هم بازی‌ها جدا می‌شدم تا میان اتاق آبی بمانم و گوش بدهم. [...] جریانی از سپیده‌دم چیزها از من می‌گذشت و در من به من مـی‌خـورد. چشمم چیزی نمی‌دید؛ خالی درونم نگاه می‌کرد. و چیزها می‌دید. به سبکی پر می‌رسیدم. و حضوری کم کم جای مرا می‌گرفت. [...] وقتی که این حالت ترد و نازک مثل یک چینی ترک می‌خورد، از اتاق می‌پریدم بیرون. می‌دویدم میان شلوغی اشکال. جایی که هـر چیـز اسمی دارد» (سپهری،۱۳۸۳ : ۲۱ و ۲۲).

هیچستان به اعتقاد سروش دباغ، «پسِ پشت جهان پیرامون اسـت و بـا سـوختن و از میـان رخت بربستن کثرات و تعددها و تضادهای این‌جهـانی، در مـی‌رسـد؛ هیچـستانی کـه ارتبـاط وجودشناختی وثیقی با این جهان دارد و از آن منسلخ و جدا نیست» (دبـاغ، ۱۳۹۳ : ٦۷). بـه عبارت دیگر، هیچستان همان فضای تعلیق پدیده‌شناختی است، آنجا که همه چیز به هیچ تقلیل می‌یابد، به وجود محض. سپهری دنیا را آن‌طور که گویی از همیشه آنجا بوده اسـت بـه اختیـار خود بین‌الهلالین قرار می‌دهد تا بدین ترتیب از کثرت اشکال و اسامی موجود عبـور کنـد و در فضای خلسه و آرامشِ در تهی، جوهرهٔ هستی را درون آگاهی ناب خود در«حوضـچهٔ اکنـون» باز یابد. پس برای رفتن به سراغ سهراب باید راه رسیدن به هیچستان را بدانیم:

> «به سراغ من اگر می‌آیید / پشت هیچستانم» (سپهری،۱۳۸۳ : ۳٦۱).

در ادامهٔ این بحث اما، خواهیم دید که اگر سپهری به اختیار به سراغ هیچـستانش مـی‌رود، آرتو گویی محکوم به تجربهٔ ناگزیر خلأ است؛ و اگر سپهری در هیچستان بـه آرامـش در تهـی می‌رسد، دغدغهٔ خلأ بر عکس، منشأ نژندی روان آرتو است.

تجربهٔ ناگزیر خلأ نزد آرتو

واقعیت این است که آنتونن آرتو تمام عمر از بیماری روان‌نژندی رنـج مـی‌بـرد و تنهـا راه غلبه بر بیماری‌اش را نوشتن می‌دانست، نوشتن آنچه او را از بقیهٔ همنوعان خود جدا مـی‌کـرد:

Archive of SID

www.SID.ir

نوشتن خلأ ذهنش.

به گفته ژاک لکان روان‌شناس فرانسوی، ساختار ذهنی هر سوژه بر دال بنیادین «نامِ- پدر»[1] استوار است. او اسطورهٔ اُدیپ فروید را - که شاهراه رسیدن به هویت و موجودیت روانی است – واقعه‌ای از جنس سمبولیک می‌داند و بر این اعتقاد است که فرزند، نه با شمشیر بلکه با نامیدن پدر، او را به قتل می‌رساند؛ چراکه در سازوکار روان، نامیدن چیزها مساوی است با مرگ آن‌ها (لومر، ۱۹۹۷ : ۱۱۳و۱۲۱). پس نامیدن یعنی از یک سو احتضار وجود، و از سوی دیگر تولد موجودیت.

روان‌نژند اما سوژه‌ای است که در عنفوان کودکی نخستین دال یا همان «نامِ- پدر» را به درون خود راه نداده و بدین ترتیب خشت بنیادین ساختمان ذهنش چیزی نیست جز یک جای خالی(لکان، ۱۹٦٦ : ۵۷۵)؛ حفره‌ای به فراخی «حقیقتِ محضِ وجود»[2]. او که هرگز کشتن وجود برای نامیدن موجود را نیاموخته، نه تنها درگیر مسئلهٔ هویت خویش، بلکه همواره گرفتار خلائی هولناک است. خلائی پر از وجود، وجودی که نامیده نمی‌شود و موجودیت نمی‌گیرد. به دیگر سخن، مسئلهٔ «وجودِ ناموجود» منشأ بیماری روان‌نژندی است. پس آرتو به «بیکرانِ وجود» گرفتار بود، و همچون ماهی شعر «مسافر» سپهری تنها:

«– و فکر کن که چه تنهاست
اگر که ماهی کوچک، دچار آبی دریای بیکران باشد» (سپهری،۱۳۸۳ : ۳۰۷).

او در دنیای موجوداتی که در نظرش جز سنگ قبری بر مزارِ وجود خویش نیستند، تنها بود. شاعر تنهایی که به دنبال آفرینش واژه‌ای بود که خودِ وجود باشد و نه احتضارش؛ واژه‌ای که خودِ باد، که خودِ باران باشد. پس از هنر که یگانه خاستگاه و مأوای ناگفتنی‌هاست، زورقی ساخت بر پهنهٔ بیکرانِ وجود و از قلم خود پارو. آرتو تمام عمر در وجود قلم زد. او می‌خواست جامعه را از تنگنای نظام‌ها و عقاید جزمی برهاند اما در آخر خود در حصر آسایشگاه‌های روانی از وسعت زندگی بی‌بهره ماند. بی‌شک بلعیدن گیاهی توهم‌زا برای سوژه‌ای که با اختلالات روانی دست‌وپنجه نرم می‌کند کاری است بس پرمخاطره و از پسِ این تجربه آرتو دیگر هرگز نتوانست خود را باز یابد و برای همیشه از واقعیت این دنیا گسست و در خلأ ذهن خویش غوطه‌ور شد.

1. Nom-du-Père
2. Le *Réel* [2]

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه‌گیری

همان‌طور که بررسی شد و دیدیم، آنتونن آرتو و سهراب سپهری هر دو به دنبال کنار گذاشتن رویکرد طبیعی و عادتی نسبت به دنیا هستند، خواستار رهایی از بند پیش‌ساخت‌های ذهنی و پیش‌فهم‌های فکر نشده تا ذهن بتواند به شیوه‌ای خودانگیخته و مستقل به تفکر دربارهٔ پدیده‌ها و مفهوم هستی بپردازد. هر یک از این دو شاعر دیده‌ور در پی رسیدن به اصالت و آغاز در جهان‌بودگی ادراک که کلید راهگشای کشف حقیقت دنیاست، راه خود را در پیش می‌گیرد اما تجربه‌ای مشترک باز آنها را به یکدیگر نزدیک می‌کند. تجربهٔ خلسه‌گونهٔ از خود بی‌خود و در فضای تعلیق واقعیت‌ها شناور شدن، هر دوی آنها را به ادراک بی‌نهایت وجود می‌رساند، به خلأ، به هیچستان، به همان فضایی که پدیده‌شناسان می‌کوشند با بازآفرینی آگاهانهٔ آن امکان حلول چیزهای محض را در حیطهٔ آگاهی و ادراک فراهم آورند. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که مضامین خلأ و هیچستان همپوشانی وسیعی با فضای پس از عمل اپوخهٔ پدیده‌شناسی دارند، فضایی که در آن واقعیت‌ها به حالت تعلیق در می‌آیند تا افسون پدیده‌ها از نو رخ بنماید. هیچستان لامکانِ ظهور آگاهی معصومانه و ادراکات محض است و خلأ فرصتِ لازمان نوآفرینی حقیقتِ وجود.

اما نباید فراموش کرد که هیچستان اتاق آرامش و عزلت خودخواستهٔ سپهری بود، در حالی که خلأ زیربنای ذهنِ نژند و پریشان آرتو و همیشه همراه او بود. و این گونه است که سهراب سپهری اهل سلوک خوانده شد و آنتونن آرتو از اهالی وادی جنون.

مجال اندک این تحقیق به پایان رسید اما گفتنی‌ها از مقایسهٔ این دو هنرمند همچنان باقی است. از همه مهم‌تر مقولهٔ «زبان بی واژه» نزد هردوی آنها که هر چند اشاراتی بدان رفت ولی بی‌شک مستعد مطالعهٔ عمیق و بررسی دقیق بوده و می‌تواند در قالب یک طرح پژوهشی توجه علاقه‌مندان و پژوهشگران ادبیات تطبیقی را به خود جلب نماید.

منابع

آنتونن، آرتو، (۱۳۸٤)، *تئاتر و همزادش*، کتاب، دکتر نسرین خطاط، نشر قطره، تهران.

دباغ، سروش، (۱۳۹۳)، *در سپهر سپهری*، کتاب، نشر نگاه معاصر، تهران.

_____، (۱۳۹٤)، *فلسفهٔ لاجوردی سپهری*، کتاب، انتشارات صراط، تهران.

رشیدیان، عبدالکریم، (۱۳۸۸)، *هوسرل در متن آثارش*، کتاب، نشر نی، تهران.

Archive of SID

www.SID.ir

سپهری، سهراب، (۱۳٦۳)، *هشت کتاب*، کتاب، کتابخانهٔ طهوری، تهران.

_____ ، (۱۳۸۳)، *اطاق آبی* ، کتاب، انتشارات سروش ، تهران.

حقوقی، محمد، (۱۳۹۳)، *سهراب سپهری، شعر زمان ما*، کتاب، انتشارات نگاه، تهران.

Artaud, Antonin, (2004), *Œuvres,* livre, Quarto Gallimard, Paris.

Barbaras, Renaud, (2004), *Introduction à la philosophie de Husserl*, livre, Les Éditions de la Transparence, Chatou, France.

Garelli, Jacques, (1982), *Artaud et la question du lieu, Essai sur le théâtre et la poésie d'Artaud*, Libraire José Corti, Paris.

Lacan, Jacques, (1966), *Écrits*, livre, Seuil, Paris.

Lemaire, Anika, (1997), *Jacques Lacan*, livre, Edition Mardaga, Bruxelles.

Archive of SID

www.SID.ir